

# دلالت حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» از منظر فریقین\*

عبدالمجید زهادت\*\*

## چکیده

از حدیث «مَنْ مات» با تعبیر گوناگون استفاده می‌شود که «امام» وظایفی برعهده دارد و واجد خصوصیتی است که هر حاکمی را شامل نیست؛ از این رو عدم شناخت و تخلف از چنین پیشوایی، مستلزم مرگ جاهلی است. صفات و شرایط امام در حدیث «من مات» و سایر منابع معتبر بیان شده است. تأمل در این حدیث و لوازم آن به دور از پیش‌داوری‌ها، فواید نظری و عملی مهمی برای مسلمانان دارد.

واژه‌های کلیدی: حدیث من مات، امام، معرفت، مرگ جاهلی، لوازم و آثار.

تاریخ تأیید: ۹۰/۱۰/۷

\* تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲

\*\* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ع)، قم.

## مقدمه

حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه» می‌تواند، یکی از مشترکات بین مذاهب اسلامی باشد. پس از اثبات صدور حدیث مذکور در فصلنامه طلوع شماره ۳۴، در این مقاله محتوای حدیث، لوازم و تأثیر مهمی که در مباحث اعتقادی مسلمانان دارد، مورد پردازش قرار می‌گیرد:

سؤال این است: امامی که شناخت و یا بیعت با او راه‌هایی از مرگ جاهلی است، چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا نبی گرامی اسلام ﷺ برای چنین امامی خصوصیات و اوصافی بیان فرموده یا مبهم و مجمل امت را رها کرده است؟ آیا هر پیشوا و رهبری راه، حتی اگر با زور شمشیر بر مسلمانان مسلط شده است و با فسق و فجور بر مسلمانان حکمرانی کند، شامل می‌شود؟ مقصود از معرفت چیست؟

این‌گونه مباحث در محتوای حدیث در میان نویسندگان و شارحان از فریقین رایج بوده است و در کتب روایی و شرح حدیث، مکتوب می‌باشد. در کتب فقهی و اعتقادی نیز به این حدیث استدلال شده است. در مواردی بحث مقارنه‌ای و نقض و ابرام و توجه به آرای مخالفان و استدلال آنان نیز مورد نظر نویسندگان قرار گرفته است.

تحقیق در این مقاله بر محور حدیث «من مات» در کتب فریقین است و به جز در موارد ضروری، حتی المقدور از آوردن مطالب استطرادی پرهیز و تلاش شده است تا آنچه در کتب فریقین پیرامون این حدیث با نقل‌های گوناگون از حیث محتوا مطرح شده، مورد بررسی قرار گیرد:

## ۱. مقصود از امام

در بیان ائمه لغت «امام» به معنای مقتدا و پیشواست و به این لحاظ در مصادیق گوناگون؛ مانند پیامبر اکرم ﷺ، خلیفه، قرآن، مصحفی که در مساجد قرار داده می‌شود، الگو و سرمشق کودک و نخی که راهنمای کار بنّاست، استعمال شده است: «وکل من اقتدی به و قدم فی الامور فهو امام والنّبی ﷺ امام الائمة والخلیفة امام الرعیة والقرآن امام المسلمین والمصحف الذی یوضع فی المساجد یسمی الامام والامام امام الغلام و هو ما یتعلم کل یوم والجمیع الائمة» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸، ۴۲۹).

مفردات: «والإمام المؤمن به انساناً كأن يقتدى بقوله أو فعله أو كتاباً أو غير ذلك محقاً كان أو مبطلاً» (راغب، ۱۴۰۴: ۲۰). ایشان پس از معنای لغوی، استعمالات قرآنی کلمه «امام» را مورد نظر قرار داده است.

در قرآن کریم کلمه «امام» و «ائمه» دوازده مورد به کار رفته است که در همه موارد به معنای مقتدا و پیشواست. در آیه ۱۲ سوره یس نیز تبعیت و تسلیم خلق در برابر احکام روشن و حتمی الهی لحاظ شده است؛ بنابراین خلق تابع و آنها مقتدا هستند (طباطبائی، بی تا: ۱۷، ۶۷).

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴)، «وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً» (هود: ۱۷)، «وَوَجَّهْنَا لِيُسُوفَ إِمَامًا مُّبِينًا» (حجر: ۷۹)، «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِإِسْمِهَا» (اسراء: ۷۱)، «وَوَجَّهْنَا لِمُوسَىٰ إِمَامًا» (فرقان: ۷۴)، «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس: ۱۲)، «وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً» (احقاف: ۱۲)، «فَقَتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَنَ لَهُمْ» (توبه: ۱۲)، «وَوَجَّهْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳)، «وَوَجَّهْنَا لَهُمْ أُمَّةً» (قصص: ۵)، «وَوَجَّهْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص: ۴۲)، «وَوَجَّهْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (سجده: ۲۴).

تعریف امام در گفتار دانشمندان: صدوق (م ۳۸۱) پس از نقل معنای لغوی (ر.ک صدوق ب، ۱۳۷۹: ۶۹) با افزودن نصب از طرف خداوند تعالی معنا و مفهوم امام در اصطلاح شیعی را نیز متذکر شده است: «وسمی الامام اماماً لانه قدوة للناس منصوب من قبل الله تعالی ذکره مفترض الطاعة على العباد» (همان، ۶۹).

در کلمات پس از ایشان، بیشتر تعریف اصطلاحی متکلمان مورد توجه قرار گرفته است: «فان قيل: ما حد الامام؟ فالجواب: الامام هو الانسان الذي له رئاسة عامة في امور الدين والدنيا نيابة عن النبي ﷺ» (مفید، الف، ۱۴۱۴: ۳۹) و در مواردی با افزودن قیودی، تعریف را با معتقدات امامیه منطبق کرده اند (ر.ک، مفید، ب، ۱۴۱۴: ۹۷).

در المیزان ذیل آیه کریمه ۱۲۴ سوره بقره، ظاهراً تعریف دیگری ارائه شده است:

والذی نجاه فی کلامه تعالی انه كلما تعرض لمعنى الامامة تعرض معها للهداية تعرض للتفسير قال تعالی فی قصص ابراهيم ﷺ: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳) و قال سبحانه: «وَوَجَّهْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِأَيْتِنَا يُوْقِنُونَ» (سجده: ۲۴)، فوصفها بالهداية وصف تعريف تم قيدها بالامر فيين ان الامامة ليست مطلق الهداية بل هي الهداية التي تقع بامر الله.

آنگاه با بیان «امر» در آیه ۸۳ سوره یس و آیه ۵۰ سوره قمر می‌گوید: «و بالجمله فالامام هادی یرشدی بامر ملکوتی یصاحبه فالامامة بحسب الباطن نحو ولایة للناس فی اعمالهم وهدایتها ایضاً لها ایاهم الی المطلوب بامرالله دون مجرد اراءة الطریق الذی هو شأن النبی والرسل وکل مؤمن یرشدی الی الله سبحانه بالنصح والموعظة» (طباطبایی، بی تا: ۱، ۲۷۲).

تا پیش از تعریف علامه طباطبایی<sup>ع</sup>، ظاهر تعریف علمای امامیه با تعریف عامه از «امامت» یکی است - هرچند که با دقت و تأمل باید گفت: اختلاف اصلی شیعه و سنی در مفهوم «امامت» است، چنان که در گوهر مراد به این نکته تفتن داشته است (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۶۲) - ولی در بیان علامه طباطبایی قیدی آمده است که در سخنان پیشینیان نبوده یا به آن تصریح نشده، آن عبارت است از: «فالامام هادی یرشدی بامر ملکوتی». ممکن است گفته شود، لازمه نیابت از خدا و رسول<sup>ص</sup> که در تعریف مشهور آمده، دربردارنده هدایت به امر ملکوتی باشد.

خلاصه کلام اینکه «امام» در حدیث «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»؛ به معنای پیشوا و مقتدایی است که به عنوان جانشینی نبی مکرم<sup>ص</sup>، سرپرستی جامعه اسلامی را به عهده دارد. روشن است که صاحب این مسند و جایگاه باید واجد خصوصیات و ویژگی‌های خاصی باشد، این ویژگی‌ها علاوه بر آنچه در متون اسلامی مطرح شده، در همین احادیث «من مات» مورد توجه قرار گرفته است.

## ۲. ویژگی‌های امام و مصادیق

در همین احادیث «من مات» علاوه بر ذکر اوصاف و ویژگی‌های امام؛ مانند: «عادل»، «من الله»، «من اوصیائی»، «من ولدی»، «ظاهر»، «حی» و «امام زمانه» مصادیق دیگری نیز بیان شده است (ر.ک: کلینی، ۱۳۸۸: ۲، ۱۹، حدیث ۶ باب دعائم الاسلام و صدوق ج، ۱۴۰۵: ۳۳۶، حدیث ۹، باب ۳۳).

هرچند روایاتی که صفات و مؤهلات امام را بیان می‌کند، هرگونه تردیدی را از معنای «امام» در حدیث «من مات» برمی‌دارد، چه روایاتی که در ابواب دیگر مطرح شده است و چه روایات «من مات»؛ ولی با روایاتی که مصداق امام را معرفی کرده، قطعاً تردیدی را باقی نمی‌گذارد.

اشکال: پس از روایاتی که به صورت کلی و در بیان اوصاف و در مواردی هم با ذکر اسامی و تعیین مصداق، امام را معرفی و معین کرد، در مقابل روایتی است از **دعائم الإسلام** که با آنچه گذشت، منافات دارد:

«و روینا عنه علیه السلام انه سئل عن قول رسول الله صلی الله علیه و آله: من مات لا يعرف امام دهره حیاً مات میتة جاهلیة قیل له: من لم يعرف الامام من آل محمد او غیرهم؟ قال: من جحد الامام مات میتة جاهلیة کان من آل محمد او من غیرهم» (قاضی نعمان، ۱۳۸۳: ۱، ۲۵). در این روایت کلمه «او من غیرهم»؛ به معنای عدم التزام به ویژگی‌ها و خصوصیات است که برای امام گفته شد.

پاسخ: این روایت و سایر اخبار، کتاب مرسل است و **قاضی نعمان** (م ۳۶۳) از امام **صادق** علیه السلام مستقیماً نقل می‌کند، علاوه بر اینکه کتاب **دعائم الإسلام** از منابع قابل اعتماد نیست.<sup>۱</sup> از جهت دلالت نیز با روایات فراوان دیگر و تعالیم قرآن کریم سازگاری ندارد.

### ۳. شناخت امام به معنای «معرفت امام»

شناخت امام به معنای صرف دانستن نام و نسب نیست؛ زیرا هر مؤمن و کافری هم می‌تواند به آن آگاه شود؛ پس مقصود اصلی از شناخت امام، شناخت مقام و جایگاه امام است. جایگاهی که او را قدوه و پیشوای خلق و مفترض الطاعة کرده و این مطلبی است که علاوه بر درک عقل در روایات مورد توجه قرار گرفته است.

**حمزة بن حمزان** نقل می‌کند: «قال ابو عبد الله علیه السلام: یقتل حفدتی بارض خراسان فی مدینة یقال لها طوس من زاره اليها عارفاً بحقه اخذته بیدی یوم القیامة و ادخلته الجنة وان کان من اهل الکبائر»  
 آنگاه راوی از امام می‌پرسد: «جعلت فداک و ما عرفان حقه؟» امام **صادق** علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «یعلم انه امام مفترض الطاعة» (صدوق د، ۱۳۴۰: ۱۸۳).

۱. آیت الله خویی علیه السلام در بحث مکاسب محرمة درباره **قاضی نعمان** می‌گوید: «ان الذی یقتضیه الانصاف اننا لم نجد بعد الفحص والبحث من یصرح بکونه ثقة ولا اثنی عشریاً وان کان المحدث التوری قد اتعب نفسه فی اثباتهما» (خویی، ۱۴۱۷: ۱، ۱۹). احتمالاً این روایت از رسوبات فکری دوره پیش از استبصار **قاضی نعمان** باشد. سید **بحرالعلوم** در **رجال** می‌گوید: «و قد کان فی بدو عمره مالکیاً ثم انتقل الی مذهب الامامیه» (بحرالعلوم، ۱۳۶۳: ۴، ۵). هر چند که در امامی بودن او نیز تردید هست (ر.ک: رجوع شود به مجموعه مقالات اسماعیلیه، ص ۳۱۰).

مانند این تعبیر که در تفسیر معرفت، واگذاری امر و تسلیم فرمان امام ذکر شده، شناخت امام را برای ما تبیین می‌کند. پس معرفت همراه است با واگذاری امور، تسلیم‌بودن و تبعیت کردن، همچنان که در برخی از روایات باب کلمه «اتمام» نیز آمده است.

بنابراین شناخت امام؛ یعنی شناخت جایگاه امام و آگاهی به مفترض الطاعة بودن، البته چنین شناختی زمانی مفید و مؤثر خواهد بود که منتهی به پیروی و تسلیم باشد و در غیر این صورت معرفت حقیقی نخواهد بود.

در روایت نیز معرفت از تسلیم امر، پیروی و تبعیت جدا نشده است، به گونه‌ای که این مطلب برای همه امری مسلم بوده؛ سؤال کننده از امام علیه السلام می‌پرسد: «الامام متى يعرف امامته و ينتهى الامر اليه؟» امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «آخر دقيقة من حياة الاول» (همان: ۲۷۵).

بنابراین آنان که معرفت امام را به معنای محبت صرف، بدون پیروی در رفتار پنداشته‌اند، در گمراهی به سر می‌برند (ر.ک: صدوق ۵: ۴، ۵۴۵).

در احادیث «من مات» ضرورت و لزوم شناخت امام با الفاظی مانند: «لا يسع» و «لا يعذر» به روشنی بیان شده است (کلینی، ۱۳۸۸: ۱، ۳۷۸). تهدید به مرگ جاهلی، مرگ همراه با کفر و نفاق و شرک که در روایات آمده، نیز به خوبی دلالت بر وجوب و لزوم معرفت امام دارد.

#### ۴. مرگ جاهلی

الف) معنی «میتة جاهلیة»

«و فی حدیث الفتن: فقد مات میتة جاهلیة، هی بالكسر حالة الموت» (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۴، ۳۷۰). آنگاه معانی میتة جاهلیة را این‌گونه بیان می‌کند: «كما يموت اهل الجاهلیة من الضلال».

در مرآت العقول ذیل حدیث اول از باب «من مات و لیس له من ائمة الهدی» و «تکریره السؤال واستعظامه ذلک»؛ پس از بیان معنای لغوی که مورد مناقشه هم نیست به مناقشه در معنای «جاهلیة» در حدیث «من مات» توجه کرده و در مقابل کسانی که مرگ جاهلی را مرگ در گمراهی، حیرت، هرج و مرج و مرگ بدون امام و پیشوا معنای کرده‌اند، مرگ جاهلی را مرگ در کفر و شرک می‌دانند و بر این مدعا هم به روایات «من مات» که در آنها مکرراً اظهار تعجب شده و روی کلمه مرگ جاهلی حساسیت نشان داده‌اند، استدلال می‌کند. آنگاه برای تکمیل مطلب در معنای جاهلی به عبارت ابن‌اثیر متمسک شده است: «قال فی النهایة: قد تکرر

ذکر الجاهلیة فی الحدیث و هی الحال التي كانت العرب علیها قبل الإسلام من الجهل بالله و رسوله و شرایع الدین و المفاخرة بالانساب و الکبر و التجبر و غیر ذلك» (ر.ک: مجلسی الف، ۱۴۲۱: ۴، ۲۱۹). آنچه مرحوم مجلسی در معنای مرگ جاهلی ذکر کرده با کلمات اهل لغت و روایات سازگار است.

#### ب) مرگ جاهلی در احادیث «من مات»

احادیث «من مات» را با ملاحظه «میتة جاهلیة» می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. دسته اول از روایات فقط لفظ «میتة جاهلیة» آمده، بدون هیچ قید و توضیحی درباره مرگ جاهلی نظیر روایت عبد/لاعلی (کلینی، ۱۳۸۸: ۱، ۳۷۸) و روایت فضیل بن یسار: (همان، ۳۷۷).

۲. دسته دوم از روایات مرگ جاهلی تفسیر شده به مرگ همراه با کفر و شرک و گمراهی و نفاق نظیر: روایت محمد بن مسلم از امام باقر (همان، ۱۸۳) و حارث بن معیره می‌گوید: «قلت لابی عبدالله: قال رسول الله ﷺ من مات لا يعرف امامه مات میتة جاهلیة؟ قال: نعم، قلت: جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا يعرف امامه؟ قال: جاهلیة کفر و نفاق و ضلال» (همان، ص ۳۷۷، حدیث ۳) در این روایت با توجه به سؤال راوی تفسیری همراه با تأکید ارائه شده است زیرا توهم راوی که ناشی از افکار عامه بوده، نفی شده است.

۳. دسته سوم روایاتی است که نفی کفر و شرک می‌کند و این دسته با روایت دسته دوم در تعارض است: حسین بن ابی العلاء می‌گوید: «سألت أبا عبدالله عن قول رسول الله ﷺ: من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة، فقال: نعم لو أن الناس تبعوا علی بن الحسین و ترکوا عبدالملک بن مروان اهتدوا، فقلنا: من مات لا يعرف امامه مات میتة جاهلیة میتة کفر؟ فقال: لا، میتة ضلال» (برقی ۱۳۷۰: ۱، ۱۵۵).

ابن ابی یعفور نقل می‌کند: «سألت أبا عبدالله عن قول رسول الله ﷺ من مات و لیس له امام فمیتة میتة جاهلیة، قال: قلت: میتة کفر؟ قال: میتة ضلال» (کلینی، ۱۳۸۸: ۱، ۳۷۶).

دسته چهارم دو روایاتی است که می‌تواند وجه جمع میان دو دسته قبل باشد:

۱. روایتی که قرینه تقیه را نشان می‌دهد و به ملاحظه آن نفی کفر را می‌توان حمل بر تقیه کرد. در تفسیر عیاشی از عمار سابطی نقل شده است: «عن ابن عبدالله: قال: قال رسول الله ﷺ من مات بغير امام مات میتة جاهلیة و فتحوا اعینهم فقال ابو عبدالله:»

ليست الجاهلية الجهلاء فلما خرجنا من عنده فقال لنا سليمان هو والله الجاهلية الجهلاء و لكن لما رآكم مددتم اعناقكم و فتحتم اعينكم قال لكم كذلك» (عياشي، بی تا: ۲، ۳۰۳) وجه استدلال برای جمع میان روایات و تقیه بودن سخن سلیمان بن خالد در ذیل روایت است که «امام» عکس العمل شدید شما را دید؛ بنابراین مرگ جاهلی را به مرگ همراه با گمراهی معنای کرد و الا حقیقهٔ مراد از مرگ جاهلی در سخنان رسول خدا مرگ همراه با کفر و شرک است».

۲. صدوق در کمال الدین مسندا از سلیم بن قیس از سلمان و مقصد روایتی از نبی مکرم اسلام نقل می کند که ذیل روایت آمده است: «فمن مات من امتی و لیس له امام منهم یعرفه فهی میتة جاهلیة فان جهله و عاداه فهو مشرک و ان جهله و لم یعاده و لم یوا له عدوا فهو جاهل و لیس بمشرك؛ یعنی حکم به شرک و کفر در صورتی است که عدم معرفت امام و پیروی نکردن از او همراه با عداوت باشد؛ ولی اگر صرف عدم پیروی باشد بدون دشمنی و عداوت و سرکشی فقط جاهل شمرده می شود» (صدوق، ۱۴۰۵: ۴۱۳).

## ۵. لوازم و آثار

### الف) اصلی بودن «بحث امامت»

«امامت» نزد پیروان مکتب اهل بیت از مباحث اصلی دین است نه از مباحث فقهی و فرعی، چند مورد از استدلال و استناد علمای امامیه به حدیث «من مات» بر اصلی بودن بحث امامت را بیان می نماییم:

«ودفع الامامة عندهم وجدها كدفع النبوة وجدها سواء بدلالة قوله ﷺ من مات وهو لا يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (طوسی، ۱۴۰۰: ۲۲۶).

در احقاق الحق: «وكيف لا يكون رئاسة الدين والدنيا خلافة عن الرسول من الاصول و مع ما صح عن النبي ﷺ من انه من مات و لم یعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية. و من البين ان الجاهل بشيء من الفروع إذا مات لا يكون موته على الكفر والجاهلية» (تستری، [بی تا]: ۲۹۴).

«ما اجمع عليه الفرقة المحقة من كون الامامة من اصول الدين رداً على المخالفين القائلين بانه من فروع و قد روت العامة والخاصة متواتراً من مات و لم یعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (مجلسی، ب، ۱۴۰۳: ۸، ۳۸۶).



خلاصه کلام اینکه وجوب معرفه امام به گونه‌ای که تخلف از آن مستلزم مرگ جاهلی باشد و عذری از متخلف پذیرفته نمی‌شود، لازمه‌اش این است که «امامت» از اصول دین است نه از فروع دین.

اصلی بودن بحث امامت مورد اتفاق امامیه بوده؛ بنابراین *ابن ابی‌الحدید* (م ۶۵۶) در شرح فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام: «علیکم بطاعة من لاتعذرون فی جهالته» (نهج البلاغه، حکمت ۱۵۶). می‌گوید:

«یعنی نفسه علیه السلام و هو حق علی‌المذهبین جمیعاً، اما نحن فعندنا انه امام واجب‌الطاعة بالاختیار فلا یعذر احد من‌المکلفین فی‌الجهل بوجوب طاعته. و اما علی‌مذهب‌الشیعة فلانه امام واجب‌الطاعة بالنص فلا یعذر احد من‌المکلفین فی‌جهالة امامته و عندهم ان معرفه امامته تجری مجری معرفه محمد صلی الله علیه و آله و مجری معرفه الباری سبحانه و یقولون: لاتصح لاحد صلاة و لاصوم و لاعبادة الا بمعرفه الله و النبی و الإمام. و علی‌التحقیق فلا فرق بیننا و بینهم فی‌هذا المعنی لان من جهل امامة علی علیه السلام و انکر صحتها و لزومها فهو عند اصحابنا مخلد فی النار و لاینفعه صوم و لاصلاة لان المعرفة بذلك من‌الاصول‌الکلیة الّتی هی ارکان‌الدین و لکننا لانسمی منکر امامته کافراً. بل نسّمیه فاسقاً و خارجياً و مارقاً و الشیعة تسمیه کافراً فهذا هو الفرق بیننا و بینهم و هو فی‌اللفظ لا فی‌المعنی» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷: ۱۸، ۳۷۳).

#### ب) شرایط و مؤهلات امام

امام و پیشوایی که تخلف از او مرگ جاهلی را در به دنبال داشته باشد حتماً باید واجد ویژگی‌ها و صفاتی باشد که او را از سایر رهبران و سلاطین متمایز می‌کند.

آیا معقول است پیامبر کریم که هادی و راهنمای امت اسلامی است، مردم را به اطاعت و پیروی هر پیشوایی - هرچند فاسق و ظالم و منحرف باشد - آن هم با این همه تأکید و سفارش دعوت و امر کند؟ آیا ممکن است شناخت و پیروی سلطان جابر و حاکم ستمگر مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و پیروی نکردن از او مستلزم مرگ جاهلی باشد؟

بدون تردید امام به معنای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، باید واجد خصوصیات و صلاحیت‌هایی متناسب با مقام و منصب جانشینی و خلافت باشد و صرف غلبه و تسلط بر مردم نمی‌تواند مصداق «اولی‌الامر» در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) را محقق کند.

پس امامان جائز و سائر کسانی که بدون داشتن صلاحیت‌های لازم در منصب و مقام امامت و جانشینی رسول خدا ﷺ قرار گرفتند موضوعاً از وجوب معرفت و اطاعت و لزوم تبعیت خارج‌اند و استدلال به احادیث «من مات» برای لزوم اطاعت از پیشوایان ستمگری چون حکام بنی‌امیه، ناتمام است.

### ج) وجود امام منصوب (ضرورت نصب)

امر به شناخت امام و پیشوای الهی و امامی که تخلف از او مرگ جاهلی را به دنبال دارد مستلزم آن است که در مرحله قبل، امام از جانب خدای تعالی نصب شده باشد؛ زیرا در غیر این صورت و در فرض عدم نصب، وجوب شناخت، تکلیف به ما لایطاق است.

انتخاب امام و پیشوا به وسیله مردم با احادیث «من مات» سازگار نیست؛ زیرا در مدتی که مردم مشغول مشورت و رایزنی برای انتخاب امام و پیشوا هستند مشمول حدیث خواهند بود که امام زمان خود را نشناخته و بیعتی بر گردن آنها نیست و الفاظی نظیر «من بات» (ر.ک: نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۲۶) اهمیت مطلب را با تأکید فراوان بیان می‌دارد.

شارح کافی در این مورد می‌گوید: «و لزم ایضا ان من مات فی مدة التّشاور من المؤمنین یكون کافراً لما ورد عنه ﷺ من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیّة» (مازندرانی، ۱۴۲۱: ۵، ۱۹۹).

### د) وجود امام منصوب و راه شناخت

اگر شناخت امام در هر زمان واجب باشد و عدم شناخت و عدم پیروی از او سبب مرگ جاهلی باشد، حتماً باید چنین تکلیفی برای مکلفین مقدور باشد. طالع‌ها فرموده است: اگر در هر زمان امام واجد شرایط، مشخص نشده باشد؛ یعنی پیدا کردن مصداق به عهده مردم باشد در حالی که صلاحیت‌های ویژه، مثل عصمت و علم به احکام واقعی به وسیله مردم قابل احراز نباشد، با نبود راهی برای شناخت امام منصوب و پیروی از او تکلیف به ما لایطاق و قبیح خواهد بود.

صلاحیت‌های امام اموری است که به وسیله مکلف قابل احراز نیست، کما اینکه این مطلب در فرمایش امام رضا ﷺ آمده است. امام رضا ﷺ در بیانی مستدل و متقن ضمن توضیح اوصاف امام بیان می‌کنند که انتخاب امام نمی‌تواند به عهده مردم باشد آنگاه می‌فرماید: «و رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله إلی اختیارهم والقرآن ینادیهم: وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان

لهم الخيرة سبحانه الله و تعالی عما يشركون» و قال الله عزوجل: «ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا  
قضى الله ورسوله امرأ ان يكون لهم الخيرة من امرهم» (صدوق، الف، ۱۴۰۴: ۲، ۱۹۸).

پس وجوب معرفت در صورتی معنا دارد که از ناحیه خدا و رسول ﷺ برای هر زمانی شخص  
امام معین و معرفی شده باشد.

#### ه) عدم مشروعیت امام غیرمنصوص

از حدیث «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» و سایر صیغ حدیث فهمیده می شود  
تخلف از بیعت امامی که واجد شرایط باشد، جایز نیست و مرگ جاهلی را به دنبال دارد و از سوی  
دیگر اگر اولیای خدا از بیعت با امامی تخلف کردند معلوم می شود آن شخص صلاحیت و  
مشروعیت ندارد (ر.ک: امینی، ۱۳۹۷: ۱۰، ۳۶۱).

#### و) استمرار «امامت»

لزوم شناخت و بیعت با امام و پیروی و تمسک به او و انقیاد نسبت به فرامین و دستورات امام  
مستلزم استمرار و دوام امامت در هر عصر و زمان است و امر و تکلیف بدون امکان امتثال  
نامعقول و قبیح است.

این استلزام در همه روایات «من مات» به روشنی قابل فهم است. بویژه در روایاتی هم که  
قید «امام زمانه» دارد، دلالت بر استمرار امامت روشن تر است. برخی از دانشمندان امامیه به این  
استلزام تصریح کرده اند:

**ملاصدرا** (م ۱۰۵۰) در تفسیر سوره حدید ذیل آیه ۲۷ می گوید: «ومما يدل على وجود الامام  
المطاع في الاحكام في جميع الازمنة ما اتفقت روايته بين الخاص والعام في قوله ﷺ: من مات و  
لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية». (ملاصدرا، بی تا: ۶، ۳۰۱).

**ملاصالح مازندرانی** (م ۱۰۸۱) در شرح اصول کافی می گوید:

«قال الامامية: ان اضافة الامام الى زمان ذلك الشخص يشعر بتبدل الائمة في الازمنة»

(مازندرانی، ۱۴۲۱، ۶، ۲۴۵).

**کاشف الغطاء** (م ۱۲۲۸) می گوید:

«وروی فی طرقهم المعبرة انه من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية وفيه ابين

دلالة على بقاء الائمة الى انتضاء التكليف.

فان هذه الاحاديث وامثالها تدل على افضلية اهل البيت على غيرهم كما اعترف به التفتازاني في

شرح المقاصد و يدل على وجود من يكون اهلاً للتمسك به من اهل البيت الطاهرين في كل زمان وجدوا فيه الى قيام الساعة حتى يتوجه الحث المذكور على التمسك بهم كما ان الكتاب كذلك». در همین مبحث می گوید: «وروی ان هذا الحديث صار سبباً لتشيع بعض المخالفين من علمائهم معللاً بان الميئة الجاهلية انما تكون بفوات المعارف التي هي من اصول الدين و ذلك لا ينطبق الا على رأى الشيعة» (كاشف الغطاء، بی تا: ۶) و در بحث استمرار امامت می گوید: «ويكفي في اثبات الأبدية ما تواتر من الجانبين من السنة المحمدية ان من مات و لم يعرف امام زمانه بين يديه فقدمت ميئة جاهلية» (همان: ۸).

## ۶. محتوای حدیث نزد غیر امامیه

(الف) مراد از امام در حدیث «من مات»

مقصود از امام در سخنان دانشمندان غیر امامی و شارحان این حدیث بیان شده است که در مجموع می توان گفت، چهار نظر در بیان مقصود از «امام در احادیث من مات» مطرح شده است:

### ۱. رسول الله ﷺ و قرآن

ابن حبان (م ۳۵۴) پس از نقل حدیث «من مات و ليس له امام مات ميتة جاهلية» می نویسد: «ظاهر الخبر ان من مات و ليس له امام، يريد به النبي ﷺ مات ميتة جاهلية لأن امام اهل الأرض في الدنيا رسول الله ﷺ فمن لم يعتقد امامته او اعتقد اماماً غيره موثراً قوله على قوله ثم مات ميتة جاهلية» (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۱۰، ۴۳۴).

در تفسیر روح البیان در توضیح حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه» می گوید: «المراد من الامام نبی ذلك الزمان و هو فی آخر الزمان رسولنا محمد ﷺ ولا شك ان من لم يعرفه ولم يصدقه مات ميتة جاهلية» (برسوی حقی، بی تا: ۹، ۵۶۵).

### ۲. امام «قطب»

این رأی را برسوی حقی به نقل از برخی تفاسیر به برخی از متصوفه نسبت می دهد: «قال فی بعض التفاسیر اخاف ان يكون من تلك المبتدعة (گمراهانی که مناکحه با آنها جایز نیست) بعض المتصوفة من اهل زماننا الذي يدعى ان شيخه قطب الزمان يجب الاقتداء به على كل مسلم حتى ان من لم يكن من جملة مریدیه كان كفاراً و ان من مات لم يمتم مؤمناً فيستدل بقوله ﷺ: من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية. و يقول المراد بالامام هو القطب و شيخنا

هو القبط فمن لم يعرف قطبته و لم يتبعه مات على سوء الحال» برسوی حقی در ضمن رد این نظریه می گوید: «ولئن سلم ان المراد بالامام هو القبط من طريق الاشارة فلا شك ان للقطبية العظمى شرائط لا يوجد منها في الكذابين فلا يثبت لهم القطبية اصلاً». (همان).

### ۳. «داعی الوقت»

«وقوله ﷺ: من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية، اراد وجوب معرفة داعی الوقت فيتبع مع الكمال. وقيل اراد القرآن و قيل اراد علياً و فيهما تعسف» (ابن المرتضى، ۱۴۰۹: ۵، ۳۸۱).

### ۴. «الذي يجمع المسلمون عليه»

نظيريه چهارم، با عبارتهای گوناگون ولی مفهوم واحد بیان شده است مثل «الذي يجمع المسلمون عليه»، «سلطان» و «من تولى امر المسلمين».

«قال احمد في رسالة عبدوس بن مالك العطار: اصول السنة عندنا التمسك بما كان عليه اصحاب رسول الله ﷺ الى ان قال: ومن ولي الخلافة فاجمع عليه الناس ورضوا به ومن غلبهم بالسيف حتى صار خليفةً وسمى امير المؤمنين فدفع الصدقات اليه جائز. و قال في رواية اسحاق بن منصور و قد سئل عن حديث النبي ﷺ من مات و ليس له امام مات ميتة جاهلية ما معناه فقال: تدري ما الامام؟ الامام الذي يجمع عليه المسلمون كلهم يقول هذا امام فهذا معناه» (ابن تيميه، ۱۴۰۶: ۳، ۵۲۹).

### ب) مراد از مرگ جاهلی

شارحان حديث مرگ جاهلی را به معنای کفر و خروج از اسلام نمی دانند و مرگ جاهلی را مردن در بی قانونی و هرج و مرج و نداشتن پیشوا و تفرقه معنای کرده اند، همان گونه که اهل جاهلیت این گونه بوده اند و زیر بار نظم و قانون نمی رفتند.

«قوله مات ميتة جاهلية بكسر الميم اي على حالة وهيئة الموت الجاهلي من كون امرهم بلا امام ولا خليفة يدبر امرهم و فرقة آرائهم» (قاضی عیاض، بی تا: ۱، ۳۹۰).

نووی (م ۶۷۶) در شرح مسلم در بیان حديث «من فارق الجماعة مات ميتة جاهلية» می گوید: «هي بكسر الميم اي على صفة موتهم من حيث فوضى لا امام لهم» (نووی، ۱۴۱۸: ۱۲، ۴۵۹).

برخی از شراح تصریح می کنند که مراد از مرگ جاهلی، کفر نیست:

«والمراد بالميتة الجاهلية و هي بكسر الميم حالة الموت كموت اهل الجاهلية على ضلال و ليس له امام مطاع لانهم كانوا لا يعرفون ذلك و ليس المراد انه يموت كافراً و يحتمل أن يكون التشبيه

علی ظاهره و معناه انه يموت مثل موت الجاهلی وان لم یکن هو جاهلیاً او أن ذلك ورد مورد الزجر والتنفیر و ظاهره غیر مراد. ویؤید ان المراد بالجاهلیة التشبیہ قوله فی الحدیث الآخر: من فارق الجماعة شبراً فکأنما خلع ربقة الاسلام من عنقه» (ابن حجر، بی تا: ۱۳، ۵).  
 «قوله جاهلیة ای کموت اهل الجاهلیة حیث لم یعرفوا اماماً مطاعاً و لیس المراد انه یموت کافراً بل انه یموت عاصياً» (عینی، بی تا: ۲۴، ۱۷۸).  
 در کلمات اهل سنت مرگ جاهلی به معنای گمراهی تفسیر شده و در سخنان برخی تصریح شده به اینکه مرگ جاهلی در این روایات «من مات» مرگ در شرک و کفر نیست.

### ج) جایگاه بحث امامت نزد عامه

بر خلاف امامیه، آنچه تقریباً مورد اتفاق عامه است فرعی بودن بحث امامت می باشد:  
 «الکلام فی هذا الباب لیس من اصول العقائد والخطر علی من یزل فیہ یربى علی الخضر علی من یجهل اصله» (جوینی ب، ۱۴۱۶: ۳۴۵).  
 «اعلم ان النظر فی الامامة ایضاً لیس من المهمات و لیس أيضاً من فن المعقولات فهی الفقیهات» (غزالی، ۱۴۲۸: ۲۴۰).  
 سایر متکلمان اشاعره نیز نظر همین عبارات را آورده اند. علاوه بر صریح کلام اشاعره بر فقهی بودن بحث امامت، عموم عامه که نصب امام را از تکالیف مردم می دانند، لازمه کلامشان فرعی و فقهی دانستن بحث امامت است.

### ۷. نقد و بررسی

حال به نقد و بررسی دیدگاه دانشمندان غیر امامیه می پردازیم:

#### الف) مراد از امام

##### ۱. رسول الله ﷺ و قرآن کریم

این نظر به چند وجه مخدوش است:

اول، ابن حبان در معنای حدیث در وصف امام می نویسد:

«من مات ولم یعتقد اماماً یدعوا الناس الی طاعة الله حتی یرکون قوام الاسلام به عند الحوادث والنوازل مقتنعاً فی الانقیاد علی من لیس نعته ما وصفنا مات میتة جاهلیة» و این توصیفات با امام حی در هر زمان سازگار است.

دوم، احادیث «من مات» که متضمن بیعت و عهد است، با امام حی قابل تطبیق است. سوم، «امام زمانه» و «امام عصره» دلالت بر تبدل امام در هر زمان و دوره دارد و در قرآن کریم تبدل معنای ندارد.

چهارم، قرآن کریم خودش امام پس از رسول الله ﷺ را معرفی کرده است، آنجا که می‌فرماید: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (نساء: ۵۹)، وحدت سیاق، مسانخت و تناسب اولی الامر با رسول الله ﷺ را به روشنی می‌رساند.

پنجم، قرآن کریم نیاز به مبین و شارح دارد به دلیل قول خدای تعالی: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴) و از طرفی سنت نبی مکرم ﷺ به صورت مجموعی و یکجا و قابل استناد نزد هر فردی جمع نشده است تا بتواند در فهم آیات قرآنی از آن بهره ببرد؛ بنابراین ارجاع امت پس از رسول خدا ﷺ به قرآن بدون مراجعه به امام واجد صلاحیت‌های کافی برای شرح و تبیین کتاب، امری ناتمام است.

#### ۲. «امام» به معنی «قطب»

این رأی در صورتی قابل قبول است که قطب واجد شرایط لازم برای مقام امامت باشد امامتی که استمرار مقام نبوت در تبیین وحی الهی است؛ ولی مدعیان قطبیت نوعاً صلاحیت‌های ابتدایی را هم ندارند تا چه رسد به صلاحیت‌ها و اوصاف امام و جانشین رسول خدا ﷺ (برسوی، بی تا: ۹، ۵۶۵).

#### ۳. امام به معنی «داعی الوقت»

اشکالی که بر نظریه قطبیت وارد بود، بر این نظریه نیز وارد است. اگر مقصود از «کمال» در سخن صنعانی - که گفته بود: «اراد وجوب معرفة داعی الوقت فیتبع مع الکمال» - شرایط و اوصاف لازم برای خلافت رسول خدا ﷺ و مقام و منصب امامت باشد، در این صورت حرفی قابل قبول است و گرنه صرف داعویت باطلاقه کافی نیست.

#### ۴. مقصود از امام «المجمع علیه»

نظریه چهارم، مستلزم آن است که «من تولی امرالمسلمین فهو امام و لو بالغلبه» هرچند که متولی امامت واجد صلاحیت‌های لازم نباشد و به این لازمه هم تصریح شده، هم پذیرفته شده است.

### اشکال این نظریه در معنای «امام»

اول، با ذیل حدیث «من مات»؛ یعنی «مات میتة جاهلیة» سازگاری ندارد، مگر در فرضی که برای «مرگ جاهلی» معنای خاص و خلاف ظاهر در نظر بگیریم و بگوییم: مقصود از مرگ جاهلی مرگ در بی‌نظمی و عدم تبعیت از حاکم است و مردم جاهلیت تبعیت و پیروی از قانون و حاکم را ذلت می‌پنداشتند.

دوم، این‌گونه برداشت از امام و شرایط آن با تعالیم مسلم و روشن قرآن کریم و سخنان رسول اکرم ﷺ سازگاری ندارد؛ زیرا قرآن کریم پیروی و تبعیت محض از حاکم جور را تأیید نکرده، سکوت، بی‌تفاوتی و ترک نهی از منکر را به شدت مذمت فرموده است:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ \* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مَنكَرٍ فَعَلُوهُ» (مائده: ۷۸، ۷۹) و آیات فراوان دیگری که نهی می‌کند از پیروی و تبعیت از «مصرفین»، «غافلین از ذکر خداوند» و «گناهکاران».

در احادیث «من مات» امام و خلیفه و جانشین رسول الله مطرح شده است؛ یعنی پیشوایی دینی و الهی، پس سلطان و پادشاه ستمگر موضوعاً از این احادیث خارج است و حدیث نبوی: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تصیر ملكاً عضواً» (احمد حنبل، بی‌تا: ۵، ۲۲۱) بهترین شاهد و دلیل بر این مدعاست.

ولی شبهه ناممکن بودن شناخت امام غایب، شناخت فردی که هیچ کس نه او را دیده، نه سخنی درباره او شنیده، خبری از او آورده، نه از مکان او خبری هست، چگونه ممکن است؟ پس چنین معرفتی از مصادیق تکلیف «بما لا یطاق» است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱، ۲۹).

پاسخ: روایات ائمه اثنی عشر از متواترات عندالفریقین است و در خصوص حضرت مهدی ﷺ روایات متواتر و مقبول فریقین فراوان است و آمارات و شواهد علم‌آور بر ولادت آن حضرت برای طالب حق کافی است و از استبعاد طول عمر هم در جای خود مفصلاً پاسخ داده شده است؛ بنابراین این عبارت «لم یره احد ولم یسمع له خبر» به چند وجه مخدوش است:

اول، احادیث ائمه اثنی عشر به وسیله ۳۴ تن از صحابه رسول الله ﷺ در منابع معتبر نزد فریقین آمده است (ر.ک: صافی، الف، ۱۴۲۲: ۱، الباب الاول و الباب الثانی).

دوم، تواتر روایات در خصوص حضرت مهدی ﷺ در کلمات اعلام اهل سنت به تواتر روایات



تصریح شده است. *شوکانی* (۱۲۵۵) کتابی تحت عنوان *التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والرجال* نوشته است. در *عون المعبود* می‌گوید: «فتقرر بجمیع ما سقناه ان الاحادیث الواردة فی المهدی المنتظر متواترة» (عظیم آبادی، ۱۴۱۵: ۱۱، ۳۰۸).

سوم، قراین، امارات و شواهد علم‌آور فراوانی بر ولادت امام *مهدی* منتظر (عج) وجود دارد؛ از جمله اینکه جمع قابل توجهی از اعلام اهل سنت بر ولادت آن حضرت تلویحاً و تصریحاً اقرار کرده‌اند:

*ابن اثیر* (م ۶۳۰) در *الکامل فی التاریخ*، ج ۷، ص ۲۷۴.

*محمد بن طلحه شافعی* (م ۶۵۲) در *مطالب السوول*، ص ۷۹۴.

*ابن خلکان* (۶۸۱) در *وفیات الاعیان*، ج ۴، ص ۱۷۶.

چهارم، استبعاد عمر طولانی نیز با ملاحظه عمر طولانی حضرت *عیسی* علیه السلام، *خضر* علیه السلام، *ادریس* علیه السلام، *الیاس* علیه السلام و سرگذشت سایر معمران و توجه به قاعده حکم الامثال فیما یجوز وفیما لا یجوز واحد، قابل رفع می‌باشد (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۴۲۲: ۴۳۳ و صافی ب، ۱۳۶۵: ۲، ۴۰۰).

#### ب) فرعی بودن «امامت»

اول، شیوه‌ای که عامه در مباحث امامت در پیش گرفته‌اند؛ مثل حذف شرط اجتهاد بالفعل و علمیت و عدالت و بطور کلی توسعه در شرایط امام و برداشتن قیود و اوصاف منتهی می‌شود به خروج مباحث امامت از دایره مسائل دینی و بحث امامت نه از اصول دین خواهد بود و نه از فروع.

دوم، عامه از سویی تأکید فراوان بر فرعی بودن مباحث امامت دارند؛ ولی از سویی دیگر قائل به کفر منکر خلافت / *بویکر* و *عمر* هستند و این دو با هم سازگاری ندارد؛ زیرا انکار مسائل فرعی باعث کفر نمی‌شود.

«مذهب ابی حنیفه رضی الله عنه ان من انکر خلافة الصّدیق رضی الله تبارک و تعالی عنه فهو کافر و کذلک من انکر خلافة عمر رضی الله تبارک و تعالی عنه. و منهم من لم یحک فی ذلک خلافاً و منهم من ذکر فی ذلک خلافاً و قال الصحیح انه کافر» (مقریزی، ۱۴۲۰: ۱، ۶۱۱) و در ادامه مستند، حکم به تکفیر را مخالفت با مجمع علیه می‌داند، البته در صورتی که مجمع علیه از ضروریات دین شناخته شده باشد که منکرش از دین خارج می‌شود.

«والرافضی ان فضل علیاً علی غیره فهو مبتدع وان انکر خلافة الصّدیق فهو کافر» (ابن نجیم، ۱۴۱۸: ۱، ۶۱۱).

«و فی الفتح عن الخلاصه: ومن انکر خلافة الصّدیق او عمر فهو کافر. ولعل المراد انکار استحقاقهما فهو مخالف لا جماع الصحابه. وینبغی تقييد الکفر بانکار الخلافه بما إذا لم یکن عن شبهة كما مر عن شرح المنية» (ابن عابدين، بی تا: ۱، ۶۰۵).

سوم، در میان اعلام عامه افرادی اصولی بودن بحث امامت را پذیرفته‌اند؛ مانند قاضی بیضاوی (م ۶۸۲) در کتاب المنهاج فی الوصول الی علم الاصول در بحث تواتر (ر.ک: سبکی، بی تا: ۲، ۲۹۶).

چهارم، متکلمان سنی مباحث امامت را در کتب کلامی مطرح کرده‌اند و با این کار عملاً پذیرفته‌اند که مباحث امامت از مباحث فقهی و فرعی نیست، هرچند که برای فرار از این اعتراف عملی، تلاش کرده‌اند نظر آنچه در مواقف آمده است: «وأنما ذکرناها فی علم الکلام تأسیاً بمن قبلنا». شارح می‌گوید: «إذ قد جرت العادة من المتکلمین بذکرها فی اواخر کتبهم للفائدة المذكورة فی صدر الکتاب» (جرجانی، ۱۳۲۵: ۸، ۳۴۴).

#### اشکال بر اصلی بودن بحث «امامت»

علامه حلی (م ۷۲۶) در آغاز کتاب منهاج الکرامه می‌نویسد: «فهذه رسالة شريفة ومقالة لطيفة اشتملت على اهم المطالب في احكام الدين واشرف مسائل المسلمين وهي مسألة الإمامة التي يحصل بسبب ادراكها نيل درجة الكرامة وهي احد اركان الايمان المستحق بسببه الخلود في الجنان والتخلص من غضب الرحمن فقد قال رسول الله ﷺ: من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» (حلی، ۱۳۷۹ ش: ۲۷).

ابن تیمیه حرائی (م ۸۲۸) در منهاج السنة کتابی که در رد منهاج الکرامه نوشته است، بر این مطالب اشکالاتی مطرح کرده؛ از جمله نکاتی در رد اصلی بودن بحث امامت. هرچند کلام ابن تیمیه در این بخش قدری به طول انجامیده است؛ ولی می‌توان سخن او را در دو جمله خلاصه کرد:

۱. به اتفاق همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه امامت از اهم مطالب دین و اشرف مسائل مسلمانان نیست و قائل به این حرف دروغگو و کافر است. بلکه اهم مطالب دین عبارت است از توحید و رسالت پیامبر اسلام و اعتقاد به روز رستاخیز.

۲. اگر «امامت» از اصول و ارکان دین بود باید در قرآن و سخن رسول خدا ﷺ ذکر می‌شد و حال آنکه سخنی از لزوم اعتقاد به «امامت» به میان نیامده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱، ۳۸).

پاسخ: با توجه به اینکه قوام دین به توحید و نبوت و معاد است، عبارت علامه ﷺ: «اهم المطالب

فی احکام الدین» و «اشرف مسائل المسلمین» پس از فراغ از اصول سه گانه است. امامت نزد همه مسلمانان در استمرار نبوت است این مطلب در تعریف مشهور که تقریباً مورد توافق کل قرار گرفته به روشنی قابل مشاهده است، پس اگر امامت اهم مطالب شمرده شود پس از فراغ از مباحثی چون اصل توحید و نبوت و معاد است.

اما جواب اشکال دوم /بن تیمیه که در قرآن و سخنان رسول الله ﷺ درباره شناخت امام سخنی به میان نیامده، پاسخ این است که قرآن کریم به موضوع امامت توجه ویژه داشته است و امام پس از رسول الله ﷺ را معرفی کرده، آنجا که می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

تخلف از فرمان خدا و رسول و به تبع آن تخلف از اولی الامر که دستوراتش حتماً در حیطة و محدوده فرامین خدا و رسول است، با ایمان به خدا و روز رستاخیز سازگاری ندارد و بدیهی است، پیروی از اولی الامر فرع شناخت اوست؛ پس /بن تیمیه در قرآن کریم دنبال چه مطلبی درباره امامت است و آیا از این روشن تر اهمیت و لزوم پیروی و شناخت اولی الامر بیان شود؟

از آیه بعد استفاده می شود، رجوع به طاغوت؛ یعنی حاکم غیر مأذون از ناحیه شرع با ایمان به خداوند و شرایع آسمانی سازگار نیست و این کار مرادف است با گمراهی و به بی راهه رفتن «الْم تَرَأَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضَلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء: ۶۰).

علاوه بر این آیاتی که در آن اطاعت از خدا و رسول آمده بدون ذکر اولی الامر هم به خاطر تبعی بودن اطاعت از اولی الامر برای لزوم و اهمیت پیروی و شناخت امام کافی است.

اما در کلام نبی مکرم ﷺ، روایات متواتر و مورد قبول فریقین فراوان است از جمله:

حدیث متواتر ثقلین که لزوم تمسک به اهل بیت ﷺ را بیان می کند برای مدعای امامیه کافی است. اولاً، دلالت حدیث ثقلین در نقل های گوناگونش بر وجوب تمسک و پیروی از اهل بیت ﷺ جای تردیدی برای انسان منصف باقی نمی گذارد. ثانیاً، اقتران عترت با قرآن کریم برای دلالت بر اطاعت از عترت کافی است. ظلم به قرآن کریم عبارت است از نافرمانی دستورات و تعالیم آن همین طور هم ظلم به عترت عبارت است از نافرمانی دستورات آنان و چه ظلمی بدتر از زیر پا گذاشتن دستورات قرآن و اهل بیت که همان تعالیم قرآن کریم است. بنابراین تأمل ابن تیمیه نسبت به حدیث ثقلین نیز مخدوش است (ر.ک: ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۴، ۲۴۰).

### ج) تحریف در معنای «مرگ جاهلی»

برخی برای فرار از لوازم حدیث «من مات»، مرگ جاهلی را به مرگ در بی‌نظمی و نداشتن امام و رهبر معنا کرده‌اند و تصریح می‌کنند که مقصود مرگ در کفر و شرک نیست. پاسخ آن است که: اول، وعیدها و تهدیدهایی که ذیل این‌گونه احادیث آمده، از نظر شدت و حدت با مرگ جاهلی به معنای کفر و خروج از اسلام سازگار است، نه مرگ جاهلی بمعنی نداشتن امام و بی‌قانونی در زندگی؛ مانند:

«لقى الله يوم القيامة لاجحة له» در ماجرای بیعت عبدالله بن عمر با خلیفه اموی و گفت‌گویی او با عبدالله بن مطیع (ر.ک: نووی، ۱۴۱۸: ۶، ۲۲).

«فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه» (احمد حنبل، ۱۴۱۱: ۴، ۲۰۲).

«مات ميتة جاهلية يحاسبه الله بما عمل في الاسلام» (هیثمی، ۱۴۱۴: ۹، ۱۲۱).

«فليمت ان شاء يهودياً وان شاء نصرانياً» (رازی، ۱۴۰۵: ۷۱).

دوم، مقصود از «امام» در این حدیث به گفته برخی از شراح رسول‌الله ﷺ و تخلف از آن حضرت قطعاً مستلزم کفر و خروج از اسلام است. ابن‌حبان در شرح حدیث می‌گوید: «یرید به‌النبی ﷺ، مات ميتة جاهلية، لأنَّ امام اهل الأرض في الدنيا رسول الله ﷺ فمن لم يعلم امامته او اعتقد اماماً غيره مؤثراً قوله على قوله ثم مات مات ميتة جاهلية» (ابن‌حبان، ۱۴۱۴: ۱، ۴۳۵).

سوم، اهل لغت نیز «مرگ جاهلی» در روایات را مرگ در کفر و خروج از اسلام دانسته‌اند: «ومنه الحدیث أنك امرؤ فیک جاهلیة، قد تکرر ذکرها فی الحدیث وهی الحال التي كانت العرب علیها قبل الاسلام من الجهل بالله ورسوله وشرایع الدین والمفاخرة بالانساب والكبر والتجبر وغير ذلك» (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱، ۳۲۳).

چهارم، در قرآن کریم جاهلیت و عصر جاهلی در مقابل دوران آگاهی و دانش و عقاید صحیح و دور از خرافات و رفتار پسندیده انسانی است (ر.ک: آل‌عمران: ۱۵۴ و مائده: ۴۹ و ۵۰ و احزاب: ۳۳ و فتح: ۲۵ و ۲۶).

### نتیجه

امام و پیشوایی که تخلف از او مرگ جاهلی را به دنبال داشته باشد، دارای ویژگی‌ها و خصوصیتی است که در منابع معتبر ذکر شده، اگر دور از پیش‌دآوری‌ها حدیث «من مات» مورد

دقت قرار گیرد، هر جویای هدایت را رهنمون خواهد بود به اینکه: امام و جانشین رسول خدا باید دارای صلاحیت‌های لازم باشد و تنها تسلط و غلبه بر مسلمانان نمی‌تواند مجوز حکمرانی باشد و اگر امام واحد صلاحیت‌های لازم بود تخلف و نافرمانی از او مستلزم مرگ جاهلی است و نه تخلف از هر حکمران ستمگر و بدون شایستگی لازم.



## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، نسخه صبحی صالح.
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید، ۱۳۷۸ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.
۴. ابن اثیر، علی بن ابی الکریم، ۱۳۸۶ق، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
۵. ابن اثیر، مبارک بن محمد بن اثیر جزری، بی تا، النهایة فی غریب الحدیث والاثیر، تحقیق محمد محمود الطباحی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. ابن المرتضی، احمد بن یحیی، ۱۴۰۹ق، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار، تصحیح قاضی عبدالله بن عبدالکریم الجرافی، صنعاء.
۷. ابن طلحه، محمد بن طلحه شافعی، بی تا، مطالب السؤؤل فی مناقب آل الرسول ﷺ، تحقیق ماجد احمد العطیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۶ق، منهاج السنة النبویه، تحقیق محمدرشاد سالم، مؤسسه قرطبه، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.
۹. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان، ۱۴۱۸ق، کشف المشکل من حدیث الصحیحین، تحقیق علی حسین البواب، ریاض، دارالوطن ریاض.
۱۰. ابن حبان، محمد بن احمد ابوحاتم التمیمی، ۱۴۱۴ق، صحیح ابن حبان، تحقیق شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله.
۱۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، بی تا، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالمعرفه.
۱۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، بی تا، وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافه.
۱۳. ابن عابدین، محمدامین، بی تا، حاشیه ردالمختار، تحقیق مکتب البحوث والدراسات، بیروت، دار الفكر.

١٤. ابن علان صديقي، محمد بن محمد بن علان، بي تا، دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين، بيروت، دار صادر.
١٥. ابو يعلى، احمد بن علي بن مثنى، ١٤١٢ق، مسند ابى يعلى، تحقيق حسين سليم اسد، دمشق، دار المأمون.
١٦. احمد حنبل، ابو عبدالله شيباني، بي تا، مسند، بيروت دار صادر.
١٧. امينى، عبدالحسين، ٣٩٧ق، الغدير فى الكتاب والسنة والادب، بيروت، دارالكتب العربى.
١٨. بحر العلوم، محمد مهدى، ١٣٦٣ش، الفوائد الرجالية، تحقيق سيد محمد صادق بحر العلوم، تهران، مكتبة الصادق.
١٩. برسوى حقى، اسماعيل، بي تا، تفسير روح البيان، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٢٠. برقى، احمد بن خالد، ١٣٧٠ش، المحاسن، تحقيق سيد جلال الدين محدث، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
٢١. تسترى، قاضى نورالله، بي تا، الصوارم المهرقه فى جوا به الصواعق المحرقه، تصحيح جلال الدين محدث، تهران، چاپخانه نهضت.
٢٢. تفتازانى، سعد الدين، ١٤٢٢ق، شرح مقاصد، با تعليقه ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمى.
٢٣. جرجانى، على بن محمد، ١٣٢٥ق، شرح المواقف، مصر، مطبعة السعادة.
٢٤. جوينى، ابو عثمان عمرو بن بحر، ١٤٢٤ق، غياث الامم والنياث الظلم، تحقيق احمد فريد المزيدي، بيروت، دار الكتب العلميه.
٢٥. حرانى، ابن شعبه، ١٤٠٤ق، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تصحيح على اكبر غفارى، قم، مؤسسه نشر اسلامى.
٢٦. حلى، ابن المطهر (علامه حلى) الف، ١٣٧٩ش، منهج الكرامة فى معرفة الامامة، تحقيق عبدالرحيم مبارك، قم، الهادى.
٢٧. خوئى، سيد ابوالقاسم، ١٤١٤ق، مصباح الفقاهه، قم، انصاريان.
٢٨. رازى، محمد بن عمر فخر الدين، ١٤٠٥ق، المسائل الخمسون، تحقيق احمد حجازى، قاهره، المكتب الثقافى.
٢٩. رازى، محمد بن عمر فخر الدين الف، ١٤٠٥ق، التفسير الكبير، بيروت، دارالفكر للطباعة.

۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۴ق، مفردات غریب القرآن، تهران، دفتر نشر کتاب.
۳۱. سجستانی، ابوداود، بی تا، سنن ابی داود، تحقیق محمد اللحام، بیروت، دارالفکر.
۳۲. سندى، نورالدين محمدبن عبدالهادى حنفى، بی تا، حاشية السندی على النسائی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۳. سبکی، علی بن عبدالکافی، بی تا، الابهاج فى شرح المنهاج، دار صادر.
۳۴. شیخ بهائی، محمدبن حسین، ۱۴۲۲ق، الاربعون حديثاً، قم، انتشارات اسلامی.
۳۵. صافی، لطف الله، الف، ۱۴۲۲ق، منتخب الاثر، قم، مکتب المؤلف.
۳۶. صافی، لطف الله، ب، ۱۳۶۵ش، امامت و مهدویت، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. صدرا، محمد ابراهیم صدرالدین شیرازی، بی تا، تفسیر القرآن الکریم، قم انتشارات بیدار.
۳۸. صدوق، محمدبن حسین بن بابویه، الف، ۱۴۰۴ق، عیون اخبار الرضا، تحقیق شیخ حسین اعلمی، بیروت، منشورات اعلمی.
۳۹. صدوق، محمدبن حسین بن بابویه، ب، ۱۳۹۷ق، معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۰. صدوق، محمدبن حسین بن بابویه، د، ۱۴۱۷ق، امالی، تحقیق مؤسسه بعثت، قم، مؤسسه بعثت.
۴۱. صدوق، محمدبن حسین بن بابویه، ج، ۱۴۰۵ق، کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۲. صدوق، محمدبن حسین بن بابویه، بی تا، من لا یحضره الفقیه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
۴۳. طباطبائی، سید محمدحسین، بی تا، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۰ق، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، تحقیق مکتبه جامع چلستون، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۵. عظیم آبادی، محمد، ۱۴۱۵ق، عون المعبود شرح سنن ابی داود، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۴۶. عیاشی، محمدبن مسعود، بی تا، تفسیر عیاشی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه.



٤٧. العيني، بدر الدين، ١٤٢٨ق، عمدة القارى شرح صحيح البخارى، بيروت، دار احياء التراث.
٤٨. فراهيدى، خليل بن احمد، ١٤٠٩ق، كتاب العين، تحقيق محمدى المحزومى، قم، مؤسسة الهجره.
٤٩. قاضى عياض، عياض بن موسى، بى تا، مشارق الانوار على صحاح الآثار، قم، المكتبة العتيقة.
٥٠. قاضى نعمان، ابوحنيفه، ١٣٨٣ق، دعائم الاسلام، تحقيق آصف بن على، قاهره، دارالمعارف.
٥١. كاشف الغطاء، جعفر، بى تا، كشف الغطاء عن مبهمات شريعة الغراء، اصفهان، انتشارات مهدي.
٥٢. كلينى، محمد بن يعقوب، ١٣٨٨ق، كافي، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
٥٣. لاهيجى، عبدالرزاق، ١٣٨٣ ش، گوهر مراد، قم، تحقيق مؤسسه امام صادق عليه السلام.
٥٤. مازندراني، ملامحمد صالح، ١٤٢١ق، شرح اصول كافي، تحقيق شعرانى، بيروت، دار احياء التراث.
٥٥. مجلسى، محمدباقر، ١٤٠٣ق، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء.
٥٦. مجلسى، محمدباقر، الف، ١٤٢١ق، مرآة العقول، تحقيق رسولى محلاتى، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
٥٧. مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج، بى تا، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر.
٥٨. مفيد، محمد بن نعمان، ب، ١٤١٤ق، الافصاح فى امامة امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق مؤسسة البعثة، بيروت، دار المفيد.
٥٩. مفيد، محمد بن نعمان، ج، ١٤١٤ق، الفصول المختارة، تحقيق سيدعلى شريفى، بيروت، دارالمفيد.
٦٠. مفيد، محمد بن نعمان، الف، ١٤١٤ق، النكت الاعتقاديه، تحقيق رضا استادى، بيروت، دارالمفيد.
٦١. مقرئى، احمد بن على، ١٤٢٠ق، امتاع الاسماع بما للنبي صلى الله عليه وآله وسلم من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع، تحقيق محمد عبدالحميد النميسى، بيروت، دارالكتب العلميه.

- ٦٢ نعمانی، محمدابراهیم، ١٤٢٢ق، کتاب الغیبة، تحقیق فارس حسون، قم، انوار الہدی.
- ٦٣ نووی، محی الدین، ١٤١٨ق، شرح صحیح مسلم، بیروت، دار الكتاب العربی.
- ٦٤ ہیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، ١٤١١ق، مجمع الزوائد، دمشق، دار الثقافة العربیة.



طالع

سال دهم - شماره ٣٨ - زمستان ١٣٩٠

٤٨